گزارش هایی درباره آن دسته از دانش آموزان دهه شصتی، هفتادی و هشتادی که خاطره مدرسه رفتن برایشان تلخ است

دانش آموزان گریزپای

نیک‌نژاد، کارشناس آموزشی در گفت‌وگو با «شهروند»: محیط‌های ناشاد و آموزش‌های القایی دانش آموزان را از مدرسه گریزان کرده است

معلم دوره ابتدایی در گفت‌وگو با «شهروند»: دانش آموزان در مدرسه خسته می‌شوند

شهروند| از یکی دو هفته قبل شروع شده؛ آه و ناله‌ها در مقابل ذوق‌زدگی‌ها از شروع سال تحصیلی جدید، از اول مهر. گروهی عاشق مدرسه‌اند و شب‌ها به امید آمدن اول مهر، ساعت را کوک می‌کنند، در مقابل عده‌ای که از استرس و اضطراب، نخستین روز مدرسه، شب‌ها پلک روی هم نمی‌گذارند، ترکیب قابل تأملی درست کرده‌اند. برای آنها که تجربه‌های تلخی از مدرسه دارند، مدرسه و معلم و ناظم و مدیر را دوست ندارند، زنگ ریاضی و علوم و... برایشان کابوس است، مشق نوشتن‌ها برایشان شکنجه است و آنها که مدرسه‌رفتن را دوست دارند، سواد برایشان مهم است و از دوره متوسطه دیگر به فکر کنکور و گرفتن رتبه بالاتر هستند. امروز که اول مهر است، خاطره یک روز تلخ یا یک روز شاد تداعی می‌شود.

از مدرسه دوست‌ها، زیاد صحبت شده، اما مدرسه گریزان را کسی به رسمیت نمی‌شناسد. همان‌ها که از کلاس‌های کوچک، حیاط‌های کوچک، معلم‌های عصبانی و ناظم‌هایی که مدام تهدید می‌کنند، از مشق نوشتن‌های زیاد و ساعت‌های طولانی سر کلاس نشستن کلافه‌اند و از مهرماه منتظر آخر اسفندند و از فروردین‌ماه، منتظر خرداد که تعطیل شوند. آیدین، امروز سر کلاس پایه سوم می‌نشیند و از این اتفاق خوشحال نیست، می‌گوید: مدرسه را دوست ندارد، اما چرا؟ «چون فقط باید درس بخوانیم، از کلاس دوم تا آخر عمر باید فقط درس خواند، دوست ندارم.» تنها انگیزه‌اش از مدرسه‌رفتن دیدن بعضی از همکلاسی‌هاست: «دلم برای بعضی‌هایشان تنگ شده، دوست دارم آنها را ببینم، ولی دلم برای خود مدرسه تنگ نشده، تنبیه کردن‌ها، پاسخ‌های مسخره به سوال‌ها، اجازه ندادن برای دویدن در حیاط مدرسه، چطوری لباس پوشیدن‌ها و غرغرشنیدن‌ها اذیت می‌کند.» آیدین، دانش آموز مدرسه غیرانتفاعی در یکی از مدارس شمال شهر است و با همه امکاناتی که مدرسه‌شان دارد، تنها زنگ زبان انگلیسی و ورزش را دوست دارد: «اگر خودم مدیر مدرسه بودم، به بچه‌ها اجازه می‌دادم در حیاط بدوند، این‌قدر به آنها دستور نمی‌دادم.» نیکان همسن آیدین است، او هم قرار است امروز سر کلاس سوم ابتدایی بنشیند، او مدرسه را دوست دارد اما از همکلاسی‌هایش زیاد شنیده که مدرسه را دوست ندارند:

«تابستان‌ها خیلی وقت‌ها در خانه تنها می‌مانم، بعضی کارها را نمی‌توانم بکنم، وقتی مدرسه بروم، می‌توانم آن‌جا بازی کنم، با دوستانم باشم، مدرسه را به خاطر همین‌ها خیلی دوست دارم.» «نیکان» ۹ سالش است و کلاس سوم است و تا کلاس چهارم، خبری از زنگ ورزش در مدرسه‌شان نیست: «مسال هم زنگ ورزش نداریم، وقتی فهمیدم خیلی ناراحت شدم، چون پارسال و سال قبلش هم زنگ ورزش نداشتیم، خیلی اعتراض کردیم اما می‌گویند معلم نداریم، به ما گفتند از کلاس چهارم زنگ ورزش برایمان می‌گذارند، اگر زنگ ورزش داشتیم، خیلی بهتر می‌شد، فکر می‌کنم با زنگ ورزش بچه‌ها مدرسه را بیشتر دوست داشته باشند.»

مدرسه نیکان، در بلوار فردوس است، او درباره بعضی از همکلاسی‌هایش که مدرسه را دوست ندارند، می‌گوید: «خیلی وقت‌ها دوستانم را در پارک کنار خانه‌مان می‌بینم که می‌گویند مدرسه را دوست ندارند اما خب اگر مدرسه نرویم، بی‌سواد می‌مانیم.» «نگار» امسال کلاس نهم می‌رود، مدرسه را دوست دارد اما ساعت‌های طولانی کلاس‌ها، کلافه‌اش می‌کند. کلاس‌های آنها از اول شهریورماه شروع شده و برای امروز که اول مهر است، ذوقی ندارد: «کلاس‌های تابستانی سخت است اما باعث می‌شود تا از بقیه بچه‌ها جلو بیفتیم.» همکلاسی‌های نگار هم زیاد از مدرسه بد می‌گویند و او طولانی‌بودن کلاس‌ها را از دلایلش می‌داند: «هر زنگ ما ۹۰ دقیقه است، بعد از نیم‌ساعت یادگیری برایمان سخت می‌شود. کاش ساعت کلاس‌ها را کم کنند.»

«محمد امین» همسن و سال آیدین و نیکان و نگار نیست، ۱۷ سالش است و سال چهارم دبیرستان را تمام کرده. اسم مدرسه و اول مهر که می‌آید، می‌خندد: «مدرسه را به خاطر رفیق‌هام دوست داشتم، اما مدرسه سخت است، مثل زندان. هر سال نزدیک مهر که می‌شد، استرس می‌گرفتم. این حال همه بچه‌ها بود. هرچقدر هم که بزرگ‌تر شدیم، به خاطر فشار درس‌ها، استرس‌مان هم بیشتر می‌شد، چون باید کنکور می‌دادیم.» برای محمدامین، سال‌های اول تحصیل، مثل دوره ابتدایی و حتی متوسطه سال‌های سختی بود: «آن موقع‌ها خیلی از درس‌ها را متوجه نمی‌شدیم، معلم‌ها را نمی‌فهمیدیم، بزرگ‌تر که شدیم، فهم درس‌ها برایمان راحت شد اما حجم‌شان زیاد بود، مجبور بودیم همش درس بخوانیم.» محمدامین، کارهای پژوهشی مدرسه را دوست دارد و می‌گوید؛ اگر یک‌روز مسئولی در آموزش‌وپرورش شد، حتما به این بخش توجه بیشتری می‌کند: «در کارهای پژوهشی بچه‌ها به سمت علاقه‌مندی‌هایشان می‌روند، باید این بخش را در مدارس بیشتر کنند.» محمدامین، دانش آموز مدرسه تیزهوشان بود.

محیط‌های ناشاد و آموزش‌های القایی دانش آموزان را از مدرسه گریزان کرده است

محیط مدرسه شاد نیست، کلاس‌ها کوچک است، حیاط گنجایش جنب‌وجوش دانش‌آموزان را ندارد، خیلی از معلم‌ها بی‌انگیزه شده‌اند، سر کلاس نشستن‌ها طولانی است، زنگ‌های ورزش، جدی گرفته نمی‌شود و دانش‌آموز پا را که در پایه متوسطه گذاشت، دیگر باید برای کنکور آماده شود. همه اینها را محمدرضا نیک‌نژاد که کارشناس آموزشی است، به‌خوبی می‌داند و تجربه کرده‌است: «چندی پیش کتابی با عنوان مدرسه یاقفس می‌خواندم که یک نویسنده ایرانی، سابقه تاریخی آزار و اذیت‌ها و فشارهایی که به دانش‌آموزان در مدرسه‌ها می‌شود را گردآوری کرده بود. حرف بر سر این است که فرهنگ فشار به دانش‌آموز از زمان مکتب‌خانه‌ها وجود داشته و به مدرسه‌ها سرایت کرده است، البته این فشارها در کشورهای دیگر هم وجود داشته، نمونه آن را در آموزش‌های کلیسا دیده‌ایم. در فرهنگ ما معمولا دانش‌آموزان را بزرگسالانی می‌دانستند که تنها قد و قواره‌شان کوچک است، به همین دلیل است که وقتی آموزه‌ها را به‌خوبی یاد نمی‌گیرند، تنبیه‌شان می‌کردند.» به گفته این کارشناس آموزشی «در خیلی از کشورها، این روش آموزشی برچیده شده، نظام آموزشی متوجه شده که فشار و آزار و اذیت‌ها، تنها نتیجه معکوس دارد، حالا می‌گویند محیط مدرسه باید شاد باشد، باید جایی برای بازی و نشاط دانش‌آموزان باشد، باید آموزش‌ها همراه با موسیقی باشد و...» با همه اینها، به اعتقاد نیک‌نژاد، در حال حاضر نوع آموزش در ۱۴، ۱۵ نوع مدرسه‌ای که وجود دارد یعنی غیردولتی، نمونه دولتی، هیأت‌امنایی، دولتی، غیرانتفاعی و... هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارد: «متاسفانه خیلی از بچه‌ها از درس و مدرسه گریزان شده‌اند، شاید تنها گروهی که برای مدرسه رفتن اشتیاق دارند، همان دبستانی‌ها باشند که ذوق مدرسه رفتن دارند. یکی از دلایلش محیط‌های ناشاد مدرسه‌ها و آموزش‌های القایی است. در خیلی از مدرسه‌ها دیده می‌شود که برگزاری مراسم سوگواری و عزاداری اهمیت زیادی دارد اما در مقابل جشن‌ها، چندان جدی گرفته نمی‌شود، چرا؟ چون کنترل دانش‌آموزان در سوگواری‌ها راحت‌تر از جشن‌هاست. خیلی از مدیران مدارس از برگزاری جشن‌ها هراس دارند، چون از تخلیه انرژی دانش‌آموزان می‌ترسند. همین هم شده تا فرهنگ ناشادی در مدارس حاکم شود.» اما همه ماجرا، محیط‌های ناشاد مدارس نیست: «درونمایه‌های درسی هم مشکل دیگری است که در مدارس وجود دارد. دانش‌آموزان با این درس‌ها ارتباط برقرار نمی‌کنند، به‌ویژه زمانی که سن‌شان بالاتر می‌رود. آنها آن نیازی که برای یادگیری و تجربه‌های جدید دارند، در کتاب‌های درسی و مدرسه پیدا نمی‌کنند. آنچه در مدارس به بچه‌ها آموزش داده می‌شود، دلچسب‌شان نیست. آنها به‌راحتی به آموزش‌های غیررسمی در فضای مجازی دسترسی دارند. خیلی از بچه‌ها مدرسه رفتن را یک اتفاق اجباری می‌دانند. آنها از چارچوب‌های سفت و سختی که در مدارس برایشان گذاشته می‌شود، بیزارند.»

عکس: ایرنا

کلاس‌های شلوغ و حیاط‌های کوچک دانش آموزان را اذیت می‌کند

کلاس‌های شلوغ و اتاق‌های کوچک معضل دیگری است که در کم شدن انگیزه مدرسه‌رفتن دانش‌آموزان تأثیر دارد: «بعضی از مدارس حاشیه‌ای همین تهران، آن‌قدر شلوغ است که کلاس‌ها با ۶۰ نفر بسته می‌شود. در مناطق دیگر هم بیشتر کلاس‌ها ۳۵ و ۴۰ نفره است. در این کلاس‌ها چطور می‌شود به بچه‌ها آزادی داد؟ چطور می‌شود ارتباط برقرار کرد؟ در این شرایط فشار زیادی هم به معلم وارد می‌شود. ما حتی مواردی داشته‌ایم که معلم از دست بچه‌ها سکته کرده است.» به گفته این کارشناس آموزشی، دانش‌آموز باید سر کلاس فضای تحرک داشته باشد، امکانات در اختیارش باشد و محیط برایش دلچسب باشد: «قرار است در مدارس، دانش‌آموزان را در چارچوب‌های اجتماعی قرار داد؛ قرار است آنها را به‌عنوان یک شهروند پرورش داد، اما متاسفانه در مدارس ایران آن‌قدر وضع وخیم است که به این مسائل توجهی نمی‌شود. دانش‌آموز باید در فرآیند آموزش قرار گیرد، باید گاهی خودش کلاس را اداره کند، گاهی مدیر این اجازه را به معلم می‌دهد تا روش‌های خودش را در کلاس پیاده کند، اما در خیلی از موارد، به دلیل فشار والدین، این اتفاق‌ها نمی‌افتد. پدر و مادرها از معلم می‌خواهند تا دانش‌آموز را برای کنکور آماده کند، برایش تست بنویسد، نتیجه این رفتارها همین می‌شود که دانش‌آموز درسخوان می‌شود، اما براساس آنچه چندی پیش وزارت بهداشت اعلام کرد، بالای ۴۰ درصد، حتی مسواک نمی‌زنند.» نیک‌نژاد می‌گوید: «هدف از آموزش و پرورش، نه قبول شدن در کنکور است، نه کارآفرینی؛ هدف پرورش یک شهروند است. در کنار اینها باید آموزش فردی و افزایش دانش هم وجود داشته باشد، اما بخش اصلی، مربوط به پرورش دانش‌آموز است.» ورزش بخش دیگری است که در خیلی از مدارس دولتی با بی‌مهری مواجه شده؛ زنگ ورزش برای دانش‌آموزان با زنگ تفریح برابری می‌کند. در خیلی از مدارس هم معلم ورزشی وجود ندارد و دانش‌آموز آن ساعت را به بطالت می‌گذراند. به اعتقاد این کارشناس آموزشی، وجود ساعت‌های مفید ورزش، خود یکی از عواملی است که می‌تواند دانش‌آموز را برای مدرسه‌رفتن ترغیب کند: «متاسفانه در ساخت مدارس بشدت صرفه‌جویی می‌شود. مدارس جدید با استانداردهای جهانی همخوانی ندارد. مدارس قدیمی بزرگ است و پرنور، با سالن‌های ورزشی سرپوشیده و سرباز. ما حتی در حیاط مدارس فضای سبز نداریم. یکی از مدارس را می‌شناسم که تمام درخت‌های مدرسه را قطع کردند تا دانش‌آموزان از درخت‌ها بالا نروند. آموزش و پرورش تنها یک چهاردیواری می‌خواهد که دانش‌آموز بی‌کلاس نماند. همین.»

دانش آموزان در مدرسه خسته می‌شوند

زهره فراهانی، معلم دوره ابتدایی است. او دانش‌آموزان کلاس اولی زیادی دیده که از آمدن به مدرسه اضطراب دارند، گریه می‌کنند و ترس از جدایی دارند، اما درباره دانش‌آموزانی که خاطره خوبی از مدرسه ندارند و از مدرسه گریزانند، می‌گوید که مدرسه برای خیلی از دانش‌آموزان جذابیت ندارد: «ما خودمان در شورای معلمان صحبت می‌کنیم که باید مدرسه برای دانش‌آموزان جذاب باشد، باید کلاس‌ها موزیکال باشد، یعنی مثلا فارسی را با موسیقی به بچه‌ها آموزش دهیم تا مدرسه را دوست داشته باشند، اما متاسفانه در مدارس بچه‌ها از صبح زود سر کلاس می‌روند و تا وقتی تعطیل می‌شوند، سرشان به کتاب و دفتر مشق است. اینها بچه‌ها را خسته می‌کند، حالا به همه اینها تکالیف زیادی که برای خانه به آنها داده می‌شود را باید اضافه کرد. بچه‌ها توان این‌همه درس را ندارند. آنها از زمانی که به خانه می‌روند تا روز بعد، استرس دارند.»

گفت‌وگو با دانش‌آموزانی که متولد دهه ۶۰ بودند و در دهه ۷۰ در مدارس تحصیل کردند

خاطرات نه‌چندان خوب

خاطرات متولدین دهه ۶۰ از دوران مدرسه، پر از تصاویر و وقایع مشترک است؛ ناظمی که تصویرش با شیلنگی در دست شکل گرفته است، صف‌های صبحگاهی و بازرسی موها و ناخن‌ها، زنگ اول و مشقی که باید روی میز باشد... اما این تمام خاطرات سی‌وچندساله‌های امروز از روزگار سپری‌شده کودکی و نوجوانی نیست. «اقبال» که متولد روستایی در کهگیلویه‌وبویر احمد است، اول مهر و آغاز سال تحصیلی را شروع خوشی‌ها می‌داند: «واقعا حس خوبی داشتیم، نه این که درسخوان باشم یا مثلا هیجان یادگیری و... نه، همین که قرار بود از کارهای خانه و کشاورزی رها بشوم، برایم بهشت بود. آن موقع به ما تغذیه هم می‌دادند و این خیلی خوب بود. هر روز یک کیک یا سیب یا شیر به ما می‌دادند؛ معمولا ربع ساعت مانده به زنگ اول مستخدم با یک کارتون بر روی دوش‌اش وارد کلاس می‌شد. هیجان آن لحظه دیگر برای من تکرار نمی‌شود.» او اما می‌گوید تمام سیاست‌ها در مدرسه‌ای که درس می‌خواند در راستای آزار دانش‌آموزان بود: «ما واقعا فقیر بودیم، همه مردم می‌دانستند که دلخوشی ما همین تغذیه هست و برنامه‌اش را به هم می‌ریختند. مثلا سهمیه یک هفته را آخر هفته می‌دادند یا این که کیک را زنگ آخر می‌دادند. می‌گفتند دانش‌آموزان بعد از گرفتن این خوراکی دیگر بی‌انگیزه می‌شوند.» تنبیه‌های ناظم و مدیر مدرسه هم بخش زیادی از خاطرات اقبال است اما می‌گوید این تنبیه‌ها در کنار فشاری که از طرف خانواده تحمل می‌کرد، حکم شوخی داشت. «مجتبی» متولد مشهد و دوران مدرسه را در این شهر گذرانده است. او هم از ناظمی می‌گوید که از او تنها تنبیهات بی‌رحمانه‌اش به یادگار مانده است: «روزی که معلم ما نمی‌آمد، این ناظم حکومت می‌کرد. یک‌بار بچه‌ها سروصدا کردند و او با شیلنگ‌اش وارد شد. از ما نظر خواست که سهم هر نفر سه ضربه است، می‌توانیم سه ضربه را پشت سر هم بزنیم یا این که از این جا شروع کنیم و در سه مرحله سه شیلنگ هر کس را به او بزنیم. ما هم گفتیم از این ستون به آن ستون فرج است، خلاصه با دموکراسی آن روز ناظم ما شیلنگ‌ها را با فاصله تجربه کردیم.» خاطرات «باسط» از دوران مدرسه‌اش در کردستان ایران و شهر جوانرود اما متفاوت است. او می‌گوید تنها زبان مشترک خود و همکلاسی‌هایش با معلم دوم و سوم ابتدایی‌شان، به خودکار و خط کشی برمی‌گردد که گاه و بیگاه بین انگشتان‌شان قرار می‌گرفت: «معلم ما آذری بود و ما همه کُرد. خیلی از ماها واقعا به‌سختی می‌توانستیم یک جمله فارسی حرف بزنیم و معلم‌مان هم وضع چندان بهتری از ما نداشت. آن موقع همه تلویزیون نداشتند ولی چندنفری که اکثرا پدرانشان مسئولیتی داشتند بلد بودند چند جمله‌ای فارسی حرف بزنند که به خاطر همین تلویزیون بود. اوایل به سختی حرف معلم را می‌فهمیدیم اما همیشه حواس‌مان به خودکار و خط کش‌اش بود. حتی موقعی که بیرون از مدرسه او را می‌دیدیم هم فرار می‌کردیم یا اگر او ما را می‌دید بسیار مظلوم می‌شدیم؛ ساکت و سربه‌زیر.» در این بین اما ماجرا برای دختران محصل در دهه ۶۰، تنها به شیلنگ و خودکار و تنبیهات فیزیکی محدود نمی‌شود؛ در خاطرات آنها، تنبیهات روحی و روانی حضور همیشگی دارد. «الهام» که از کلاس اول تا پیش‌دانشگاهی شاگرد اول مدرسه بوده درباره این تنبیهات می‌گوید: «بررسی و گیردادن به زیرابرو و صورت دختران، مهمترین مسأله برای مدرسه ما بود؛ در حالی که کوچکترین توجهی به آموزش مسائل بهداشتی نداشتند. سد فرهنگی برای دختران بسیار بیشتر بود. ما بچه‌های دهه شصتی خودمان گلیم‌مان را از آب بیرون کشیدیم و اگر الان افراد سالمی هستیم، مدرسه در آن نقشی نداشته و حتی جنبه منفی هم داشته است.» «مرضیه» اما فضای غالب جامعه در آن سال‌ها را برای دانش‌آموزان دختر بسیار سخت و متفاوت توصیف می‌کند: «من دوران راهنمایی داراب درس می‌خواندم. از وضع پوشش که چیزی نگویم بهتر است ولی ما تازه با رژلب و بنداندختن آشنا شده بودیم و یک زنگ تفریح با هیجان و استرس باورنکردنی شروع کردیم به امتحان کردن و فاجعه‌ای رخ داد که گفتن ندارد؛ کتک‌خوردن از مدرسه که هیچ اما نمی‌دانستیم چطور خانه برویم. انگار که بزرگترین خلاف دنیا را انجام داده باشیم. منظورم این است که این برخوردها فقط محدود به مدرسه نبود اما حداقل انتظار می‌رفت که معلم‌ها بهتر درک کنند یا مدارس آموزشی برای دختران داشته‌باشند.»

اول مهر باید جشن واقعی دانش آموزان باشد

سیدرضا اکرمی| وزیر آموزش و پرورش در سال‌های ۶۳ تا ۶۷

خاطرات افراد از دوران مدرسه و تنبیه فیزیکی عمری به درازای آموزش و پروش در ایران دارد و در خاطرات و تجربه ما و پدران ما هم حضور دارد. من یادم است که در دوم دبستان، زمانی که در همدان مدرسه می‌رفتیم، یک دانش‌آموز را جلوی چشم‌مان به فلک بستند و نزدیک به ۵۰ ضربه به کف پاهای او وارد کردند. برای ما سوال و ترسی به وجود آمد که ممکن است این اتفاق برای ما هم رخ دهد. آموزش وضو در دوران مدرسه را هم من به خاطر دارم. ما را کنار حوضی بردند و هر کسی اشتباه وضو می‌گرفت حساب‌ش با کرام‌الکاتبین بود؛ چوب خیس و دست و پای دانش‌آموزان هم خیس. در دوارن تحصیل ما، هیچ بررسی روانشناسی و پرورشی نسبت به دانش‌آموزان صورت نمی‌گرفت و جای همه این موارد را تنبیه فیزیکی پر می‌کرد. قبل از انقلاب که چنین مواردی وجود نداشت یا اگر بود بسیار محدود بود. من یکی از اولین فارغ‌التحصیلان پرورشی برای حضور در مدارس بودم و اواخر دهه چهل وارد مدارس همدان شدم اما عملا امکاناتی برای کارهای پرورشی وجود نداشت. با وقوع انقلاب، تعداد دانش‌آموزان بیشتر شد ولی باز هم بررسی‌های جامع و دقیق درباره شیوه‌های آموزش انجام نشد. دوره‌ای که من مسئولیت وزارت را برعهده گرفتم به همراه همکاران تلاش کردیم که معاون فرهنگی و پرورشی را احیا کنیم که با مخالفت‌های فراوانی هم همراه بود. نمی‌گوییم صددرصد موفق بودیم اما تلاش‌ها برای رسیدن به مدارس شاداب وجود داشت. البته یک وجه نبود شادابی در مدارس، به شیوه‌های آموزش برمی‌گردد و وجه دیگر آن به شرایط معلمان جامعه ما مرتبط است؛ در شرایطی که یک معلم مشکلات مالی، معیشتی و... داشته باشد قطعا بر روی نحوه برخورد و رفتار او در کلاس تاثیر خواهد گذاشت. منظور این است که برای افزایش شور و نشاط در مدارس و شیوه آموزش باید به این موارد در کنار هم نگاه کرد. این کم‌رغبتی دانش‌آموزان به مدرسه و آموزش را همه الان می‌بینیم؛ نوه من از اینکه مدرسه قرار است آغاز شود نگران است و این نگرانی در رفتار بچه‌های امروزی به وضوح دیده می‌شود که ضرورت توجه اساسی به تغییر و تحول در شکل و شیوه آموزش کشور را نشان می‌دهد. چند وقت پیش دانش‌آموزی از اقوام درباره «طیبه حسنه» از من پرسید و توضیح داد که در مدرسه گفتند که دانش‌آموز باید به «طیبه حسنه» برسد؛ این شیوه آموزش و برخورد با شرایط امروزی یک دانش‌آموز همخوانی ندارد و باید متناسب با شرایط روز آموزش را پیش بگیریم.

در چند سال گذشته گام‌هایی جهت تغییر و تحول در آموزش و پرورش صورت گرفته است که یک مورد آن همین حذف کردن سیستم نمره‌دهی و تغییر شیوه ارزشیابی در دوره اول مدرسه است. این اقدامات صورت گرفته ولی باید قدم‌های بزرگ‌تری برداشت شود که این روحیه و توان در تیمی که الان مسئولیت وزارتخانه را برعهده گرفتند، وجود دارد و امیدواریم که با برنامه‌ریزی و بررسی دقیق، فضای مدارس را به گونه‌ای پیش ببرند که روز اول مهر برای محصلان یک جشن واقعی باشد.

تهرانی‌ها، سیستان‌وبلوچستان را در برج میلاد دیدند

رئیس کمیسیون فرهنگی دبیرخانه کلانشهرهای کشور در گفت‌وگو با «شهروند»: نگاه امنیتی به سیستان‌وبلوچستان به دلیل فعالیت مسئولانی است که در حوزه فرهنگ تجربه و تخصص ندارند

شهروند| قیچک و تنبورک و ترانه‌های سیستان‌وبلوچستان، حصیربافی، سوزن‌دوزی و سفال‌سازی کلپورگان که همین چند روز پیش جهانی شده، نمونه کوچکی از فرهنگ جنوب شرق پهناور ایران است که تهرانی‌ها را به شگفتی واداشت. در مراسمی که برای دو شب در هفته گذشته در برج میلاد بر پا بود، غرفه‌های صنایع دستی مدام پر و خالی شد و مردم به تماشای رقص و موسیقی این استان نشستند و از غذاهای محلی‌شان چشیدند تا اشتیاق دیدن سیستان‌وبلوچستان در آنها بیشتر شود؛ استانی که به محرومیت و ناامنی از آن یاد می‌شد، اما آنچه در واقعیت اتفاق می‌افتد، فرهنگی پرارزش گفتنی است و امنیتی شبیه آنچه در تهران وجود دارد و البته طبیعتی که منحصر به خودش است.

احیای گلیم‌بازیافتی سیستانی

چادرهای سفید و سیاه در برج میلاد برای دو شب از مردمی پر بود که می‌خواستند با سیستان‌وبلوچستان آشنا شوند. در یکی از چادرها که بساط گلیم‌فروشی برپاست، صحبت از محصول تازه‌ای است که تاریخی به قدمت شهر سوخته دارد.

«مهین جاودان»، کارآفرینی که میزبان این غرفه است به «شهروند» می‌گوید هدفشان بیشتر معرفی محصولی است که به تازگی احیای آن را آغاز کرده‌اند: «قوم سیستان تنها قومی است که بازیافت لباس دارد. ما دوریز لباس نداشتیم و همان را تبدیل به فرش و پالان الاغ می‌کردیم. نمونه این کارهای بازیافتی در کاوش‌های شهر سوخته پیدا شده است. نخ‌های تریکویی که در بازار آمده برگرفته از آیین ماست. ما دوباره احیای فرش سیستان را آغاز کرده‌ایم.»

او درباره ویژگی‌های گلیم سیستان می‌گوید: «در سیستان دو نوع گلیم داریم؛ یکی از آنها گلیم کرباس است که به روش گلیم شیرکی پیچ استان‌های دیگر بافته می‌شود. کرباس ما مثل پارچه‌بافی است. ما پارچه‌بافی اصیل سیستان را اجرا می‌کنیم و گلیم مخصوص سیستان را می‌بافیم. گلیم دیگری که داریم از خانواده کرباس‌بافی است و ما آن را شالتوک می‌نامیم که آن برگرفته از بازیافت لباس‌های استفاده‌شده است. این لباس‌ها به پالان الاغ و شتر، فرش زیر پا و زیرانداز و جوال گندم و حبوبات تبدیل می‌شود.»

این کارآفرین در زابل یک آموزشگاه فنی و حرفه‌ای دارد و در کارگاهی که به راه انداخته ۳۵۰ نفر مشغول به کارند، به‌طوری که در هر رشته صنایع دستی ۵ تا ۷ نفر فعالیت می‌کنند: «تمام رشته‌های فنی و حرفه‌ای را آموزش می‌دهیم و در کنارش شرکت تعاونی برای حمایت از فعالانمان راه‌اندازی کرده‌ایم. چون اقتصاد سیستان ضعیف است و در این چند ماهه ۲۰۰ هزار نفر از این استان کوچ کرده‌اند، ماندگار شدن مردم نیازمند اشتغال است. بنابراین بعد از این که به افراد آموزش دادیم، ابزار اولیه را در اختیارشان می‌گذاریم و دستمزدی هم بابت تولید به آنها می‌دهیم. تمام رشته‌های صنایع دستی را آموزش می‌دهیم و در کنار آن احیای فرش سیستان را آغاز کرده‌ایم.»

آموزش و پرورش صنایع دستی را جدی بگیرد

گوشه‌ای از برج میلاد به فروش محصولات حصیری اختصاص پیدا کرده. مهر رسیده است و محمد رئیسی که از نیک‌شهر آمده، مهمترین خواسته‌اش را آموزش تولید صنایع دستی به دانش‌آموزان می‌داند. او به «شهروند» می‌گوید: «نباید فقط به فروش صنایع دستی فکر کرد، باید به فکر ماندگاری آن بود. ماندگاری صنایع دستی با آموزش به کودکان ممکن است و من فکر می‌کنم باید میراث فرهنگی و آموزش و پرورش همدست شوند و صنایع دستی را در ساعت‌های تحصیل دانش‌آموزان بگنجانند.»

او اینها را می‌گوید و ادامه می‌دهد: «باید بعد از ما کسانی باشند که هنر گذشتگان را بلدند. این که فقط مدرک مهم باشد به نفع هیچ‌کس نیست. عمل شرط کار است. فکری کنند در آموزش و پرورش که دانش‌آموزان در دوره‌ای هنری هم داشته باشند.»

باید مشکل را از راه فرهنگ حل کرد

«تهاجم فرهنگی این است که فرزندم را با رباب، قیچک و تار آشنا نکنم و او در فضای مجازی با گیتار برقی آشنا شود.» عادل مزاری، رئیس کمیسیون فرهنگی -اجتماعی دبیرخانه کلانشهرهای کشور این‌طور می‌گوید. او به «شهروند» توضیح می‌دهد: «نمی‌توانیم مدام از تهاجم فرهنگی حرف بزنیم و چیزی از فرهنگ ندانیم. خود ما مقصر هستیم. ما نیامدیم شیرمحمد اسپندار را معرفی کنیم که جوانمان مایکل جکسون و ادل را می‌شناسد، اما نمی‌داند شیرمحمد اسپندار کیست. او دونلی‌نواز برجسته ایران است که ژاک شیراک وقتی به او دکترای افتخاری داد، به او گفت در فرانسه بمان تا زندگی‌ات را تأمین کنیم اما اسپندار جواب داد که من یک بند انگشت بمپور بلوچستان را با دنیا عوض نمی‌کنم. اینها قابل تقدیر هستند، اما فراموششان می‌کنیم و می‌گوییم سیستان‌وبلوچستان عبدالمالک‌ریگی دارد.»

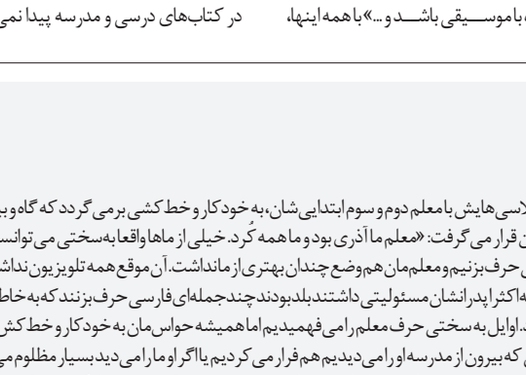

عکس: بابک جوادزاده/ شهروند

این برنامه به همت معاونت فرهنگی شهرداری تهران و با حمایت سازمان منطقه آزاد چابهار به مدت دو شب در مجموعه فرهنگی - تفریحی برج میلاد تهران برگزار شد. او با اشاره به برگزاری شب‌های فرهنگی استان‌ها در برج میلاد ادامه می‌دهد: «این چند شب آخر مربوط به سیستان‌وبلوچستان بود و آمدیم تا داشته‌هایمان را عرضه کنیم. اصل قصه البته کار اداری ما از کمیسیون فرهنگی - اجتماعی دبیرخانه کلانشهرها با کمک برج میلاد است تا مردم با فرهنگ غنی ایرانی آشنا شوند. ما باید در همه استان‌ها، داشته‌ها و زیبایی‌هایمان را معرفی کنیم.»

رئیس کمیسیون فرهنگی - اجتماعی دبیرخانه کلانشهرهای کشور به تبلیغات منفی علیه استان سیستان‌وبلوچستان نقد می‌کند و می‌گوید: «سیستان‌وبلوچستان استان مظلومی است و این مظلومیت به واسطه این بوده که در طول این سال‌ها رسانه و تبلیغات استان را بدنام کرده‌اند. هرچه فیلم سینمایی در موضوع قاچاق، شرارت و مشکلات مرزی ساخته‌اند، فرودگاه زاهدان، مرز میرجاوه و لباس بلوچی را نشان داده‌اند. در صورتی که سیستان‌وبلوچستان شأن و فرهنگ والایی دارد و ما به آن ظلم کرده‌ایم، بنابراین در حوزه تبلیغات و رسانه باید این ناآشنایی و اطلاعات غلط را جبران کرد. استان با کار فرهنگی بدنام شده و با کار فرهنگی باید درست شود.»

مزاری ادامه می‌دهد: «برای همین سعی کردیم در شب‌های فرهنگی این موضوع را پررنگ‌تر کنیم و دو شب را به سیستان‌وبلوچستان اختصاص دادیم. شیرمحمد اسپندار را آوردیم و گروه‌های موسیقی، حصیربافی‌ها و سوزن‌دوزهایمان را. لباس‌های محلی و بوم‌گردی و غذاهای استان را به نمایش گذاشتیم و در این فرصت زمانی و امکانات مالی محدود، کار را به دست گرفتیم. سعی کردیم داشته‌هایمان را بیاوریم و در مجموع کار خوبی شد. لباس محلی و غذای محلی و بومی‌گردی که مردم را دعوت کردیم.»

رئیس کمیسیون فرهنگی - اجتماعی دبیرخانه کلانشهرهای کشور در ادامه یکی از اهداف در برنامه‌های فرهنگی را کمک به تولیدکنندگان صنایع دستی می‌داند: «به علت مشکلات اقتصادی به‌ویژه در چند سال اخیر، صنایع دستی در سبد خرید خانواده‌ها نیست. صنایع دستی ما را در بلوچستان یا زابل نمی‌خرند و برای همین باید در نمایشگاه‌های دیگر سفال جهانی کلپورگان را نشان دهیم و رس قرمز سراوان را که تنها یک جای دیگر در دنیا چنین رسی دارد.»

با وجود تلاش‌ها برای معرفی سیستان‌وبلوچستان، به نظر می‌رسد هنوز تا رسیدن به مطلوب راه درازی در پیش باشد. به‌خصوص که همیشه این نقد وجود داشته که نبود همکاری بین بخشی راه را سخت‌تر می‌کند: «آیا دیده‌اید که صداوسیمای ما از ابتدای امسال یک تیزر پخش کرده باشد؟ دو نفر در تصادف کشته می‌شوند، صدبار درباره آن برنامه پخش می‌شود اما در این مورد کسی تلاشی نمی‌کند. معرفی سیستان‌وبلوچستان عزمی ملی می‌خواهد. معرفی جنوب شرق به تداوم برنامه‌های فرهنگی نیاز دارد. باید مسئولان هم تلاش کنند و آدم‌های باسواد را در حوزه فرهنگ سر کار بیاورند، چرا که نگاه امنیتی به سیستان‌وبلوچستان به دلیل فعالیت مسئولانی است که در حوزه فرهنگ تجربه و تخصص ندارند. نبود نگاه فرهنگی و تلاش برای معرفی فرهنگ باعث می‌شود از رقص شمشیر مردم با لباس سفید بترسند. به قول سهراب چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.»

مزاری با گفتن این موارد اضافه می‌کند: «از سوی دیگر لازم است که برای کار فرهنگی بودجه در نظر گرفته شود و مجلس هم روی این مسأله مانور دهد. در حال حاضر بودجه امنیتی و دفاعی مملکت ما خیلی خوب است اما نیاز به بودجه فرهنگی هم داریم و در این حوزه خیلی عقب هستیم. در این باره همکاری‌های بین بخشی باید فارغ از هر گونه تنگ‌نظری سیاسی و باندبازی جناحی باشد. باید ملیت و هویت ما به بحث گذاشته شود و از داشته‌ها و مشترکاتمان بگوییم، در این صورت پیشرفت خواهیم کرد.»